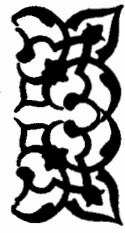


بر گستره شعر امروز

محمود معتمدی



بر گسترهٔ شعر امروز



برگستره شعر امروز

محمود معقاری

معتقدی، محمود ۱۳۲۵ - برگستره شعر امروز / محمود معتقدی - تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۳. ۱۶۲ ص	
شابک ۵-۷۹۵-۳۸۰-۹۶۴-۹۷۸	ISBN 978-964-380-795-5
شعر فارسی، نقد و تفسیر - قرن ۱۲. ۱۳۹۳ پ ۴ / PIR۳۸۱۱ ۸۵۱/۶۲۰۹	



دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه چهارم / تلفن: ۸۸۳۰۲۴۲۷
فروشگاه: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۴۸ / تلفن: ۷-۸۸۳۲۵۳۷۶

■ برگستره شعر امروز

- محمود معتقدی ● ناشر: نشر ثالث
- مجموعه ادبیات ایران
- چاپ اول: ۱۳۹۵ / ۵۰۰ نسخه
- لیتوگرافی: ثالث ● چاپ: سازمان چاپ احمدی ● صحافی: مینو
- کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است
- شابک ۵-۷۹۵-۳۸۰-۹۶۴-۹۷۸
- ISBN 978-964-380-795-5
- سایت اینترنتی: www.salesspublication.com ● پست الکترونیک: Info@salesspublication.com
- قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

بر گستره شعر امروز

در شناخت:

احمد شاملو

فروغ فرخزاد

مهدی اخوان ثالث

سهراب سپهری

م. آزاد

فریدون مشیری

فرخ تمیمی

احمد رضا احمدی

بیژن نجدی

عمران صلاحی

فهرست

۹	درآمد
۱۱	احمد شاملو
۱۳	مؤلفه‌های انسان و عشق در شعر شاملو
۱۹	خلوتِ خاطرِ زندگان
۲۵	به یادِ آن‌که خشم و جسارت بود
۳۱	خاطرش هنوز در آتش است
۳۵	نگاه کن! عشق چگونه می‌تازد
۴۱	شاملو، چهره‌ای برای تمام فصول
۴۷	به یاوه معنایم مکن
۵۵	کنار پنجره‌های پاییز
۶۱	فروغ فرخزاد
۶۳	گزاره‌های آفتاب را دوباره می‌خوانیم!
۶۹	عرصه‌های واقعه‌پذیری در شعر فروغ
۷۵	فروغ، تصویرگر مؤلفه‌های بزرگ انسانی
۸۰	و تولد و تکامل و غرور
۸۹	باد او را با خود بُرد

۹۷	مهدی اخوان ثالث
۹۹	گوشِ ملول و خسته‌ای دارد
۱۰۵	شاعرِ «باغ‌ها» و «آبیاری‌ها»
۱۱۵	سهراب سپهری
۱۱۷	سپهری، سهمی میانِ واژه و رنگ
۱۲۵	هم سایه، هم سپید
۱۳۱	م. آزاد
۱۳۳	بر این مشرقِ زمستانی
۱۴۱	فریدون مشیری
۱۴۳	در سایه روشنِ کوچه‌های مهربانی و مهتاب
۱۵۱	فرخ تمیمی
۱۵۳	تلخ، اما از قبیلهٔ یاران
۱۵۹	احمد رضا احمدی
۱۶۱	ماء، به باران می‌رویم
۱۶۹	بیژن نجدی
۱۷۱	از پرندگان، تا رنگ‌ها و کاشی‌ها
۱۷۵	مردی به روایت باران
۱۸۱	عمران صلاحی
۱۸۳	او نیز مرگ را باور نداشت
۱۸۹	کتاب‌شناسی

درآمد

بی‌گمان، مؤلفه‌های انسان و عشق در اندیشه شاعران این روزگار مقوله‌هایی بس بزرگ و انسانی است. بنابراین برای درک دیدگاه اینان، در نخستین گام باید به چشم‌انداز زندگانی شاعرانه‌شان نشست و از زوایای گوناگون، گزاره‌های عاطفی و زبانشان را به گفتگو گرفت. در چنین فاصله‌هایی است که در قلمرو «شناخت» ما در «کنار پنجره‌های پاییز» به دیدارشان می‌آییم. جستجو در کار و اندیشه‌های شعری بخشی از اینان، خود فرصتی است برای مخاطبان این روزگار، که می‌توان «اضطراب جهان» را با خلوتشان قسمت کرد. همین و بس.

احمد شاملو

مؤلفه‌های انسان و عشق در شعر شاملو

دستِ خسته، به فرمان نیست

(«عقوبت» شکفتن در مه)

برای رسیدن به شاملو، هیچ بهانه‌ای جز شعر لازم نیست. کافی است در فضای روایتش بنشینیم، اندکی با واژگانش کلنجار روی و آنگاه بر بنیاد شگردهای زبانی‌اش به قلمرو شعر، پا بگذاری و مسیر ذهن و زیانش را دنبال کنی و سپس گوش بسپاری به بازتاب فضاها، اسطوره‌ای، نگاه‌های حماسی، نگرش‌های مدرن و موقعیت‌های طوفانی که به زودی تو را به جایگاهی از بودن و نبودن می‌کشاند. زبان شاعرانه همراه با فرصت‌هایی از جهان‌بینی و زیبایی‌شناسی، حرکتی معرفتی را در چشم‌انداز مخاطبان، مهیا می‌کند:

نگاه کن

چه فروتنانه بر درگاه نجابت

به خاک می‌شکند

رخساره‌ای که طوفانش
مسخ نیارست کرد
چه فروتنانه بر آستانه تو به خاک می افتد
آن‌که در کمرگاه دریا
دست حلقه توانست کرد
نگاه کن
چه بزرگوارانه در پای تو سر نهاد آن‌که
مرگش
میلاد پر هیاهوی هزار شهزاده بود
نگاه کن

(«میلاد آن‌که عاشقانه بر خاک مرده / ابراهیم در آتش»)

و چنین بود که بامداد خسته، جهان و درشتی هایش را، به مهری عاشقانه و
گلگون طلب می کرد.

باری، آزادی، عدالت، زیبایی و عشق، خواهران توأمان شعر او بوده‌اند.
گفتنی است که چهره اومانيسم در ساحت شعری شاملو، چهره گزنده و
دشوار مرگ را با حسی عاشقانه معنا می بخشد. زمان و مکان در فضای
زیبایی شناسانه از «مردگان» تا «زندگان» یک صدا را با تو می گوید.

در خلوت روشن با تو گریسته‌ام
برای خاطر زندگان
و در گورستان تاریک با تو خوانده‌ام
زیباترین سرودها را
زیرا که مردگان این سال
عاشق ترین زندگان بوده‌اند

(«عشق عمومی» / هوای تازه)

بی‌گمان، شاملو از استثنای زمانه ما بود که با بینشی عمیق در چشم‌انداز ادبیات معاصر، به درستی و به زیبایی هرچه تمام درخشید. او حضور و حافظه تاریخی نسلی بود که نزدیک به نیم قرن، در بسیاری از عرصه‌های فکری و ادبی، بالیدند و اسطوره‌های انسانی را از تاریکخانه روزگار بیرون کشیدند و بانوآوری‌های خود راز «طلسم کوچک دوستی» را گشودند.

به اعتقاد بسیاری، شاملو به جهت احاطه‌ای که بر فرهنگ و زبان این سرزمین داشت، همواره تلاش خود را به سمت برجسته‌نمایی نوعی انسان‌گرایی مدرن معطوف می‌داشت. در کارهای آغازین شاملو «آن غول زیبا» مسیح مظلوم بود، اما از پی روزگار شکست و گریز، به زودی انسان شورشگر و ناآرام، جای وی را می‌گیرد.

در «شکفتن در مه» و «ابراهیم در آتش» اوج شکفتن انسان درگیر را می‌بینیم که چگونه به «میلاد» رهایی خود گواهی می‌دهد.

شاملو، در عرصه‌های شعر بی‌گمان رونده‌ای پیشاهنگ و تأثیرگذار بود که زیستن را همواره شاعرانه می‌زیست و شعر را در خدمت والاترین ارزش‌های انسانی می‌گرفت. در شانزده مجموعه‌ای که از وی بر جای مانده است، سیر تفکر و دستیابی به اندیشه شعری‌اش، با شفافیتی تمام، به نمایش گذاشته شده است. در دهه‌های نخستین، کمال‌گرایی نه در زبان که بیش‌تر در درون شعرش به چشم می‌آمده است، اما رفته‌رفته نوعی زیباشناسی شکلی در کار او اتفاق افتاد. شاملو، نیما را به درستی درک کرد، اما پس از چندی از این «پل» به سمت ادبیاتی جهانی‌تر حرکت کرد و قله‌ای را پی ریخت که فضاهای کلاسیک از آن دور و دورتر می‌شدند. در این مقطع شاملو، در آستانه زبانی قرار گرفت که با همه پشتوانه عظیم فرهنگی، نیازمند پالودگی بود.

بنابراین در کنار بینش شاعرانه، به رندی حافظانه‌ای رسیده بود و با

بهره‌گیری از زبان آرکائیک فضاهای شعر را، به حادثه‌های تازه‌ی زبانی‌تر نزدیک و نزدیک‌تر کرد. او پدیده‌ای ناسازگار و دشوار بود.

شاملو در همه حال، شاعرانه زیست و جهان را شاعرانه نگاه کرد و در نهایت در صید آن «ماهی‌های گریز»، مشتاقانه در میدان سرنوشت به سرودن انسان ایستاده بود.

بی‌گمان، چهره شاملو در ابعادی گوناگون محل تأمل است. از شاعری، تا نویسندگی و سردبیری نشریات جدی ادبی، تا ترجمه شعر و رمان، تا جستجو در متون کهن و پرداختن به کتاب کوچه و تا... همه و همه، از وی چهره‌ای سختکوش و پر از طنز و داوری‌های مدرن به دست می‌دهد.

شاید بتوان گفت که در سال‌های اخیر، شاملو با برآستانه و جدال با خاموشی کامل‌ترین زندگینامه خود را به زبان نمادین، عرضه داشته است. اما ارائه مدایح بی‌صله و حدیث بی‌قراری ماهان هر یک صداها‌ی دیگری بوده‌اند که حضور تاریخی و کنونی شاملو را، به نمایش گذاشته بودند.

بی‌شک، شاملو، پدیده‌ای پیچیده و ماندگار خواهد بود که با جهان پیرامونش، رفتاری عمیق و حسی شاعرانه داشت. عاشقانه‌های شاملو، در کنار شعرهای سیاسی و اجتماعی‌اش، تصویر بی‌مانندی از دغدغه‌های انسان معاصر به نمایش می‌گذارد. شاملو قبل از این که سرزمینی باشد، نگرشی جهانی داشت و سکوهای ادبیات برایش همواره تخته‌های پرشی بود، برای جستجو در حال و قال دیگران. روایت لورکا خود روایت زندگی شاملو از زندگی است. از دریچه ذهن و زبان شاملو، بسیاری از پنجره‌های بسته شعری باز و بازتر می‌شد. دغدغه دائمی شاملو دشواری وظیفه و ذهن انسانی و یافتن هویت گمشده در روزگار این‌جا و اکنون بود. اما، زبان و نگاه طنز در چشم انداز کلامش در دفاع از انسان به ستوه آمده، خود حکایتی دیگر بوده است. شاملو چون حافظ از افعال مثبت و شیوه ماهرانه،

به اجرایی چندپهلوی می‌رسید و با تغییر لحن و به کارگیری واژه‌های منحصر به خودش، طوفان تازه‌ای بر پا می‌کرد. آنانی که از نزدیک وی را دیده‌اند، داستان‌های طنزآمیز و اجراهای گزنده‌ای از او به یاد دارند.

شاملو که از بی‌قراری انسان این‌جا و اکنون در برابر مرگ و زندگی پیوسته حدیث‌های توأمانی را مطرح می‌کرد، سرانجام خود به نهایت مقصود راه یافت و در جدایی سخت و دردناک بر خاک تشنه بوسه زد. اما صدای وی، در رفتار با زبان و عرصه‌واژگان، همچنان طنین‌انداز است. گویی وی همچون کوچه‌ای بی‌انتهای پیوسته در متن زندگی ما، حضور دارد. حرف‌ها، نوشته‌ها و شعرهایش همچون «کاشفان فروتن شوکران» همه دوستداران شعر و ادب معاصر را به وجد و دلدادگی فرامی‌خواند. «مردی که تسمه از گرده طوفان» برکشیده بود، جان را متوجه تفاوت‌های انسانی می‌کرد و چشم‌انداز کلمات را به شکل تازه‌ای در حوزه زبان دگرگون می‌کرد. شاملو، خود از اهالی سزاوار ادبیات و فرهنگ پویای این سرزمین بوده و هست. بی‌گمان، چراغش همچنان در این خانه می‌سوزد. اینک در فضای امامزاده طاهر، که آغوش این رند عالم سوز را درخود جای داده است، بار دیگر باید به سراغش رفت و هستی جهان را از زبان و نگاهش دوباره شنید.

«آقا، من یک شاعرم، بی‌ذره‌ای ادعا. یک چیزهایی می‌دانم که نوبر هیچ بهاری نیست، و در عوض بسیار چیزهاست که نمی‌دانم. برای خودم خلقیاتی دارم، درست مثل باقی مردم. مثل بسیاری دیگر زیر بار زور و باید و نباید و این جور حرف‌ها نمی‌روم. دست احدالناسی را نمی‌بوسم، جلوی تابنده‌ای زانو نمی‌زنم و از تنها چیزی که وحشت دارم این است که روزی از خودم عقم بنشیند و بدین جهت از این‌که مبادا آزارم به کسی برسد، دست و دلم می‌لرزد... من به دنیا آمدم. برای تولد من جشنی گرفته

نشد، غیر از همان چراغ نفتی کوچک همیشگی چراغی روشن نکردند،
صدای دف و تاری به هوا نرفت. آواز مطربی به گوش‌ها نرسید و غیر از
زنان همسایه کسی دعوت نشد...^۱ و به راستی که وی خلاصه انسان
روزگارش بود، معاصری از جنس من و شما!

بی‌گاهان

به غربت

به زمانی که خود در نرسیده بود

چنین زاده شدم، در بیشه جانوران و سنگ، و قلبم

در خلاء

تپیدن آغاز کرد.

(«آغاز» / آید! در آینه)

خلوتِ خاطرِ زندگان

هیچ یک سخنی نگفت / نه میهمان /

نه میزبان / نه گل‌های داودی

(هایکو)

احمد شاملو، در فضای ادب معاصر، بی‌گمان پدیده‌ای ماندگار و پر از لحن‌ها و اشاره‌های فرهنگی فراوانی بوده است. شاملو به جهت تجربیات فراوانش در حوزه‌های مختلف ادبی و فرهنگی، چهره‌ای چندبُعدی داشت، گویی به همه جای جهانِ اندیشه و خیال همواره «پوزار» می‌کشید. و در همه لحظه‌ها و مکان‌ها، در پی نشان دادن آن «غول زیبا» ایستاده بود. غولی به اندازه «عاشق‌ترین زندگان»:

در خلوتِ روشن با تو گریسته‌ام / برای خاطرِ زندگان / و در
گورستان تاریک با تو خوانده‌ام / زیباترین سرودها را / زیرا که
مردگان این سال / عاشق‌ترینِ زندگان بوده‌اند.

(«عشق عمومی» / هوای تازه)

شاملو، حافظه تاریخی نسلی بود که طوفان‌های تاریخی زیادی را پشت سر گذاشته بود. او در زمانه‌ای زیسته بود که در قلمرو بازآفرینی و کاراندیشی شاعرانه چشم‌انداز دنیای شعری نیما و اندیشه‌های فرهنگی چهره‌هایی همچون فریدون رهنما و مرتضی کیوان و... را با خود به همراه داشت و مدام در حوزه‌های خلاقیت‌های ادبی، به ویژه شعر، صاحب سبک و زبان خاص خودش بود. توجه به مقوله فرهنگ در همه ابعادش برای وی، ضرورتی تاریخی به حساب می‌آمد و همواره در این حوزه‌ها بود که گرده عوض می‌کرد و در عرصه‌های متفاوتی، به بازتاب ارزش‌های والای انسانی از منظر درون می‌نگریست. شاملو، با ادب کلاسیک به قدر کفایت آشنا بود و در قلمرو زبان تأثیرهای جدی‌ای از نثر قرون چهارم و پنجم هجری به سود شعرش، پذیرفت. اما شناخت شاملو از ادبیات غرب و اروپا، به ویژه ادبیات فرانسه، او را با سنجه‌های تازه‌ای از دنیای ادبیات و هنر آشنا کرده بود. به همین جهت، در رهگذر جهان‌بینی و شناخت و ادراک هنری، وی از چهره‌های برتر ادبیات معاصر بوده است. شاملو موقعیت انسان درگیر را در مقاطع مختلف تاریخی، دستمایه کارش قرار داده بود و از خواهران عشق و مرگ، مدام، به دیگر زبانی سخن می‌گفت:

نگاه کن / چه فروتنانه / بر درگاه نجابت / به خاک می‌شکند /
رخساره‌ای که طوفانش / مسخ نیارست کرد.

(«میلاد آن‌که عاشقانه بر خاک مرد» / ابراهیم در آتش)

وی، در طول نیم قرن حیات فرهنگی‌اش، پیوسته پیوند اراده و انسان را سرود و در برابر زورمندان تاریخ در حد توان ایستاد و با زبان بران خود، به نقد انسان و حقیقت جاری پرداخت و هر جا که پنجه‌های قدرت به بند کردن انسان معاصر، دست یازید، او ایستاد و با زبان شعر، به ذکر مصائب و جایگاه انسان این‌جا و اکنون پرداخت.